

واژه‌های گویشی و فنی در وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی

محسن رحیمی *

چکیده

آستان قدس رضوی یکی از بزرگ‌ترین نهادهای وقفی جهان است. بنیاد این تشکیلات اداری - موقوفاتی بر اسناد گسترده و انبوه این سازمان، به‌ویژه اسناد و متون وقفی آن استوار است؛ اسناد یگانه‌ای که از لابه‌لای آن‌ها نقش تأثیرگذار این نهاد در دگرگونی‌های تاریخی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور در سده‌های گذشته آشکار می‌شود.

این اسناد که از روزگاران گذشته به‌ویژه از دوره‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه بر جای مانده است شامل وقف‌نامه‌ها و سواد آن‌ها، مصالحه‌نامه‌ها، مبیعه‌نامه‌ها، اقرارنامه‌ها، اجاره‌نامه‌ها، فهرست‌های رفع و بخش، اوراق دفاتر اوارجه و... می‌باشد. با توجه به گستردگی داده‌های موجود در این اسناد، به‌ویژه داده‌های زبانی، بازخوانی و بازکاوی این میراث ارزشمند، از بایستگی بسیاری برخوردار است.

در این نوشتار، که نخستین پژوهش درباره اسناد یادشده است، واژه‌های گویشی و فنی به کار رفته در وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی که در فرهنگ‌های پارسی دیده نمی‌شود، بازبایی شده است.

کلیدواژه‌ها: وقف‌نامه، آستان قدس رضوی، واژه‌های فنی، واژه‌های گویشی، اصطلاحات محلی، لهجه مشهدی

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۶

* دانشجوی دکتری حقوق کیفری / mohsenrahimi_ir@yahoo.com

درآمد

آستان قدس رضوی، بزرگترین نهاد موقوفاتی جهان اسلام است. بنیاد این سازمان اداری - موقوفاتی بر اسناد گسترده و انبوه آن، به‌ویژه اسناد و متون وقفی استوار است که مهم‌ترین آن‌ها، وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی است. وقف‌نامه، سندی است که در آن نام ملک یا املاک موقوفه، نام واقف، جایگاه و ویژگی‌های رقبات و چگونگی مصارف آن‌ها، نام متولی یا متولیان، تاریخ وقف و امثال این‌ها آمده است. از همین روست که وقف‌نامه‌ها، در بررسی‌های اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی و حتی ادبی و هنری، اسنادی ارزشمند و ماندگار به شمار می‌آیند.

مجموعه گران‌سنگ بازنویسی متن وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی،^۱ دربردارنده بازخوانی و بازنویسی وقف‌نامه‌های مضبوط در اداره اسناد و مخطوطات کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، بایگانی مدیریت موقوفات، وقف‌نامه‌های موجود در کتابچه منجم‌باشی^۲ (۱۲۶۸ق) و آثار الرضویة^۳، فهرست و خلاصه وقف‌نامجات آستان قدس رضوی^۴ و کتاب املاک موقوفه آستان قدس^۵ می‌باشد. سازمان این مجموعه بر پایه سنوالت تاریخی استوار است؛ نخستین وقف‌نامه، وقف‌نامه گوهرشاد خانم، مورخ ۸۲۹ق، و پس از

۱. سیدی، سید حمید و غلامرضا پرنده. بازنویسی متن وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی. به اشراف صابر ایزدی (مدیریت موقوفات آستان قدس رضوی). ۴ج، بی‌نا، ۱۳۸۳.

۲. کتابچه موقوفات آستان قدس رضوی، مشهور به کتابچه منجم‌باشی به کوشش عبدالمؤمن بن ابوالقاسم الحسینی بابر میرزا عبدالباقی منجم‌باشی، نایب‌التولیه آستان قدس رضوی، در ۱۲۶۸ق نوشته شده و با شماره عمومی ۸۵۵۷ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

۳. میرزا محمدرضا صدیق‌الدوله، نایب‌التولیه وقت آستان قدس در سال ۱۳۱۷ق، طوماری از رقبات وقفی روضه مبارکه رضویه فراهم کرد و نام آن را آثار الرضویة گذاشت. این کتاب در حقیقت، تکمیل طومار علی‌شاه و طومار عضدالملک بود و رقباتی که در آن دو طومار نیامده بود، در آن آمده است. آثار الرضویة، نخستین کتابی است که درباره موقوفات آستان قدس به چاپ رسیده و مشتمل بر نام‌های نزدیک به ۱۷۰ واقف، مجموعه موقوفات، فرمان‌ها، قباله‌ها و حکم‌های آستان قدس رضوی است. مستوفی همدانی این کتاب را به یاری میرزا عبدالعلی، مصحح کتابخانه آستان قدس، گردآوری نموده است (نک. مستوفی، ۱۳۱۷ق).

۴. این کتابچه با شماره ۱۱۳۷ در کتابخانه ملی ملک نگهداری می‌شود.

۵. این کتابچه دربردارنده صورت و سواد کلیه وقف‌نامه‌های کتاب املاک موقوفه آستان قدس است که در سال ۱۲۷۳ق از روی طومارها و دفاتر دیوانی استخراج شده است و با شماره ۲۹۸۷ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران محفوظ است.

آن، وقف‌نامه مرحوم عتیقی به تاریخ ۹۳۱ ق است. این مجموعه که در چهار جلد تدوین یافته و فقط در چند نسخه محدود چاپ و تکثیر شده، در مدیریت موقوفات آستان قدس رضوی (اداره نظارت بر عملکرد متولیان و ناظران موقوفات) موجود است و در بردارنده انبوهی از داده‌های ادبی، زبانی، تاریخی، جغرافیایی، کشاورزی و غیره بوده و گنجینه‌ای ارزشمند برای زبان‌شناسان، تاریخ‌پژوهان، جغرافی‌دانان و... است؛ ضمن این که حاوی نام‌های کهن بسیاری از مناطق ایران و شیوه و زندگی روستایی این کشور در پنج سده پیش است.

نگارنده که چندی سرگرم تطبیق متن ماشین‌شده با نسخه‌های خطی وقف‌نامه‌ها بود، در ضمن این بازنگری به واژه‌هایی برخورد که در هیچ یک از فرهنگ‌های بزرگ پارسی و اغلب گویش‌نامه‌های زبان‌های ایرانی دیده نمی‌شد. بنابراین با بیرون‌نویسی این واژه‌ها به جستجو درباره آن‌ها پرداخت. نخستین فهرست تهیه‌شده نزدیک به یک‌صد واژه را در بر می‌گرفت، اما شماری از واژه‌ها را که به‌گونه‌ای در فرهنگ‌ها و یا در بیش‌تر گویش‌نامه‌ها آمده بود، از این فهرست کنار نهاد.^۱ در این جستار کوشش شده تنها واژه‌هایی که در فرهنگ‌ها ضبط نشده و یا با معنایی متفاوت آمده است، بازبایی شود. از آن‌جا که بیش‌تر وقف‌نامه‌ها در مشهد نگارش یافته، بسیاری از واژه‌های گویشی از لهجه مشهدی به وقف‌نامه‌ها راه یافته است. برخی از این واژه‌ها، هنوز در نزد کهن‌سالان مشهدی و به‌ویژه در روستاهای پیرامون این شهر، به کار می‌رود. لیکن واژه‌هایی از گویش‌های کرمانی، یزدی و گویش‌های مازندران، گیلان و هرمزگان نیز در این نوشته دیده می‌شود. دسته‌ای دیگر از واژه‌ها فنی است که از حوزه‌هایی چون جغرافیا، کشاورزی و امثال این‌ها به وقف‌نامه‌ها راه یافته است. کهن‌ترین وقف‌نامه‌ای که واژه‌ای از آن در این پژوهش آمده، وقف‌نامه گوه‌رشادبیگم به تاریخ ۸۲۹ ق، و واپسین وقف‌نامه، یک پیشنهاد وقف به تاریخ بیست‌شهریور ۱۳۹۳ است. امید می‌رود که این واژه‌ها تدوین‌کنندگان «فرهنگ جامع زبان فارسی» را به کار آید.

۱. واژه‌هایی هم‌چون: آلیجه [alija]: قبا‌ی پشمی؛ برق [barq]: برغ (سد)؛ بُلدآب [bolandāb]: زمینی که آب به آن خوب نمی‌رسد؛ جاندار [jāndār]: پاسبان، تفنگدار؛ جوز [jōwz]: گردو؛ خشکه‌کار [xoškakār]: مجرای پایین‌دست قنات؛ داشخانه [dāšxāna]: کوره (کوره آجر، آهک و سفال‌پزی)؛ حافظ [hāfez]: قاری، قرآن‌خوان؛ سالار [sālār]: سرکرده کشاورزان؛ سبزیبر [sabzbar]: محصولات تابستانی (صیفی)؛ شدیار [šodyār]: شخم؛ کشته [kešta]: برگه زردآلو؛ لَویر [lavir]: پشته؛ میم [meym]: تاک؛ و... .

واژه‌ها

انصبا [ansebā]: نصیب و سهم کشاورز.^۱ در کرمان (پورحسینی، ۱۳۷۰: ۳۸) و بردسیر (برومند سعید، ۱۳۷۰: ۲۳) به سهم کشاورز در برابر مالک زمین، انصبا [ensebā] گویند.

- و بعد از اجرات آکره و انصبای مزارع و قعله و اخراج حقوق دیوانی و سایر مطالبات

سلطانی (وقف‌نامه گنجعلی خان زیگ، ۱۰۲۴ق؛ ۱۰۵/۱).^۲

بش [baš]: بند و سد؛ در برخی وقف‌نامه‌ها بندگان، بندکده و بندسار آمده است. در مشهد

(ادیب طوسی، ۱۳۴۱: ۹) بش به معنای بند کوچک جلوی آب و در اسفراین (همایونفر، ۱۳۸۶:

۱۱۶) افزون بر معنای نخست رایج در مشهد، بش به جایی که جوی کوچکی از رودخانه جدا

می‌شود، گفته می‌شود. واژه کهن تر بشپول (بش+پُل) نیز در مشهد رواج داشته است.

- مقرر و مشروط آن که هر ساله بعد از ... نفقه القنوات و بستن بش و سایر امور

ضروریه... (وقف‌نامه علی اکبر اصفهانی، ۱۱۰۴ق؛ ۲۳۱/۱).

- قطعه‌ای، محدود می‌شود: شرقیاً به اراضی تیول و غربیاً به سریش سراب (وقف‌نامه

جعفرقلی بیگا، ۱۱۲۵ق؛ ۲۸۷/۱).

- یک رشته قنات ... واقع است، در اراضی ملکی خودشان در بالا بش نهر ... واقعه در

قریه گلمکان (وقف‌نامه شیخ عبدالعلی، ۱۳۴۵ق؛ ۳۵۱/۳).

بکرسی [bekorsi]: هم کف. امروزه، در لهجه مشهدی، وَرکُرسی [varkorsi] گویند.

- بر مدرسه جدیدالبنای خود، واقعه در پشت ایوان عباسی صحن مقدّس عتیق و مشتمل

است بر یک طبقه حجرات بکرسی. (وقف‌نامه میرزا محمدرضا مستشارالملک،

۱۳۰۰ق؛ ۶/۳).

پاراه [pārāh]: گذرگاه باریک پیچ در پیچ. در فرارود، پیرَهه [payraha] به معنای راه باریک

و مارپیچ است. (نظرزاده، ۲۰۰۸: ۶۱).

۱. این واژه در «تفسیر کبیر منهُج الصّادقین فی الزّام المُخالفین» نگاشته سال ۹۸۲ق به کار رفته است: «معنی استقسام به ازلام طلب معرفت آن چیزی است که قسمت کرده شود، به ازلام برای ایشان و گفته‌اند مراد به استقسام معرفت جزور است بر انصبای معلومه، چه شتران می‌کشند و به ازلام قسمت می‌کردند... و کسانی که سهم ایشان بیرون می‌آمد از روی انصبا اخذ آن می‌کردند و به فقرا دفع می‌نمودند» (کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۷۷/۳).

۲. ارجاعاتی که در پایان خواهد آمده‌اند همگی مربوط به مجموعه بازنویسی متن وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی هستند (نک. سیدی - پرنده، ۱۳۸۳)

- به آب و اراضی متعلقه ... به نهر میرزا شاهرخ با آبراه و پاراه و شرب و مشارب و کلّ ما
یتعلّق بها (وقف‌نامه ملا محمد عطارباشی، ۱۲۴۴ق؛ ۹۲/۲).

پاکی‌سازی [pākisāzi]: تولید تیغ. پاکی [pāki]، در لهجه‌های خراسان شامل مشهدی
(ادیب طوسی، ۱۳۴۱: ۹)، تربتی (دانشگر، ۱۳۷۴: ۶۱)، گنابادی (اختیاری، ۱۳۹۳: ۹۶)،
خوافی (ساعدی، ۱۳۹۰: ۱۲۶)؛ در بخارا (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۳۳۳)؛ در کرمان
(سروشیان، ۱۳۷۰: ۲۶)؛ پورحسینی، ۱۳۷۰: ۸۸)؛ و در یزد (افشار، ۱۳۹۰: ۵۹) به معنای
تیغ، استره و کاردک قالی‌بافی است.

- دکان پاکی‌سازی که محدود است به ملک سیادت‌پناه میر سیدعلی (مصالحه‌نامه آقا
کافور خزانه‌دار، ۱۰۸۶ق؛ ۲۱۴/۱).

پایان [pāyān]: پایین. پایان به معنی پایین، در لهجه‌های خوافی (ساعدی، ۱۳۹۰: ۱۱۴) و
بخارایی (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۳۳۴) رواج دارد.

- یک باب کاروان‌سرای معمور ... در خیابان پایان^۱ صحن روضه مقدسه متبرکه (وقف‌نامه
وقف‌نامه عباسقلی خان، ۱۰۷۸ق؛ ۱۳۰/۱).

- کلّ مزرعه دایره موسومه به حسن‌آباد و ... واقعه در پایان بلوک انجیل (وقف‌نامه
عباسقلی خان، ۱۰۷۸ق؛ ۱۳۱/۱).

- کلّ مزرعه دایره موسومه به چاهکند واقعه در پایان جام (وقف‌نامه عباسقلی خان،
۱۰۷۸ق؛ ۱۳۲/۱).

- در تحت جلگه طاعن کوه ... شرقاً به پایان اراضی قنات بایره فتح‌آباد (رونوشت
وقف‌نامه بیات مختاری، ۱۲۷۶ق؛ ۲۶۴/۲).

پارکی [pāreki]: استخر دراز و کم‌ژرفایی که زمستان‌ها بدان آب می‌بندند تا یخ به دست
آوردند. این واژه تا حدود هشتاد سال پیش هم در مشهد (بقیعی، ۱۳۷۳: ۳) به کار می‌رفت.

- یخدان مع پارکی، تخمیناً نیم جریب، باب (وقف‌نامه میرزا سعدالدین محمد، ۱۰۹۳ق؛
۲۰۰/۱).

- یخدان مع پارکی، تخمیناً دو دانگ، باب (وقف‌نامه میرزا سعدالدین محمد، ۱۰۹۳ق؛
۲۰۱/۱).

۱. امروزه، در مشهد، پایین خیابان گویند.

پَشْک [pašk]: بند و سد کوچک خاکی. در مشهد (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۶۸) و تربت حیدریه (دانشگر؛ ۱۳۷۴: ۴۷) هم اکنون بَشْک [bašk] گویند.
- ربع طاحونه ...، واقعه ... در سر پشک^۱ باغات کاهون (وقف نامه محمد اسماعیل، ۱۲۲۴ق؛ ۴۴/۲).

پیش طَرَه [pištorra]: ایوان و پیشخوان ساختمان. در مشهد، تربت حیدریه، نیشابور و تایباد (مودودی - تیموری، ۱۳۸۴: ۲۵۶) پیش طَرَه [pišt(d)orra]; در خواف (ساعدی، ۱۳۹۰: ۱۲۳) پیش دره [pēšdorre]; و در سیستان (شهنازی، ۱۳۹۲: ۵۰۳) پیش تُرَه [pēštorra] گویند.

- با کل توابع ... از ممر و مدخل و پوشش و پیش تُرَه و ... (مصالحه نامه آقا کافور خزانه دار، ۱۰۸۶ق؛ ۲۱۴/۱).

- با جمیع توابع ... از ممار و مداخل و پوشش و پیش طره و ... (وقف نامه آقا کافور خزانه دار، ۱۰۹۶ق؛ ۲۱۱/۱).

- با کافه ملحقات ... از ممر و مدخل و تخته و تخته دان و پیش طَرَه و ... (وقف نامه محمد صالحا، ۱۱۰۵ق؛ ۲۳۶/۱).

تنگل [tangal]: دره تنگ و ژرف. این واژه در مشهد، گناباد، تایباد (مودودی - تیموری، ۱۳۸۴: ۲۶۳) و بیرجند (رضایی، ۱۳۷۷: ۳۷۵) تنگَل [tangal]; و در تربت حیدریه (دانشگر؛ ۱۳۷۴: ۷۵) تنگَل [tangol]، تلفظ می شود.

- و اراضی تنگل باغ رود و اراضی جنب تپه هزار دیناری (وقف نامه عبدالحسین خان، ۱۲۸۶ق).

- به اراضی تنگل باغ رود و اراضی قلعه کهنه جنب تپه هزار دیناری (مصالحه نامه مهدی قلی خان قرایی، ۱۲۸۹ق).

جَرَه [jorra]: واحدی در گردش آب در لهجه های کرمانی و یزدی، برابر با «سرقه» در گویش خراسانی (نک. «سرقه» در همین مقاله). در برخی روستاهای کرمان (سروشیان، ۱۳۷۰: ۵۳) جَرَه [jorre] به معنای گونه ای بخش بندی آب است.

۱. در رونوشت دیگری از وقف نامه، بَشْک [bošk] نوشته شده است.

- همگی و تمامی سه جُره از منابع و مجاری میاه قنات توصل آباد، ...، واقع در ...، بخش هفت یزد به گردش دوازده شبانه‌روز که هر شبانه‌روزی یک صد و سی جُره است (وقف‌نامه مهدی فهیمی هنزائی، ۱۳۶۶/۱۲/۴؛ ۸۹/۴).

- همگی و تمامی سه جُره و نیم از جمله ۱۶۹۰ جُره شش دانگ میاه قنات ...، واقع در بخش شش یزد (وقف‌نامه ورثه حسین عربیان، ۱۳۷۷/۱۱/۱۵؛ ۲۲۳/۴).

حوالی [havāli]: سرا، خانه. حوالی، حویلی و حولی گونه‌هایی از این واژه‌اند که در سراسر خراسان (خراسان ایران، افغانستان و فرارود) رواج دارند.

- با قلعه و حصار و حوالی و خانه و ... (وقف‌نامه ابوالحسن صاحب‌نسق، ۱۱۲۹ق؛ ۲۹۷/۱).

- کلّ یک در حوالی واقع در محله مزبوره محدود به خانه رسول آقایی که کلّ او به حوالی همشیره واقف و ... (وقف‌نامه ابوالحسن صاحب‌نسق، ۱۱۲۹ق؛ ۲۹۸/۱).

- در هر عصری ... متولی ...، حوالی‌های مزبور را به ... اجاره شرعیه داده (وقف‌نامه تاج‌ماه بیگم، ۱۲۶۳ق؛ ۱۷۳/۲).

- مصالحه نموده بود، جمیع مایملک خود را از حوالی و نقد و جنس و ... (وقف‌نامه سید نظام‌شاه تبتی، ۱۲۹۵ق؛ ۴۳۴/۲).

- اندرونی آن محدود است به حوالی ورثه مرحوم ... و به حوالی حاجی ... و به حوالی بیرونی و به حوالی باغ وقعی کربلائی حاتم‌خان (وقف‌نامه میرزای صراف، ۱۲۷۸ق؛ ۲۷۹/۲).

حوض انبار [howz anbār]: آب‌انبار. در مشهد و قاین (زمردیان، ۱۳۸۵: ۲۰۲) به آب‌انبار، حوض انبار گویند.

- همه‌روزه از حوض انبار واقع در باباقدردت که از موقوفات سرکار فیض‌آثار ... را جهت شرب مترددین و زوّار ... مشروب می‌سازند (وقف‌نامه نادرشاه افشار، ۱۱۴۵ق؛ ۳۱۸/۱).

- وقف حوض انبار و مسجدی که خود در محله باغ، حسن‌خان شاملو، بانی آن شده (وقف‌نامه پلداش‌بیگ، ۱۱۵۸ق؛ ۳۳۴/۱).

- حوض انباری در صحن مقدّس جدید بنا نموده (وقف‌نامه ملاعلی خوشانی، ۱۲۵۸ق؛ ۱۵۴/۲).

- تمامی یک قطعه زمین بایره مخروبه جنب حوض انبار صحن مقدّس عتیق (وقف‌نامه میرزا فضل‌الله، ۱۲۷۱ق؛ ۲۳۰/۲).

حیطة [heyta]: زمینی فراخ در درون شهر که پیرامون آن دیوار کشیده و در آن کشت کنند. این واژه برآمده از واژه حایط تازی است.^۱ در مشهد، حیطة [heyta]؛ و در سبزوار، حَیْط [hayat] به معنای زمین‌های سبزیکاری درون شهر است. در تربت حیدریه (دانشگر؛ ۱۳۷۴: ۱۰۶) و خواف (ساعدی، ۱۳۹۰: ۲۰۹) حیطة به معنای محوطهٔ روباز است.

- از کلّ یک قطعه باغ میمی واقعه در قریهٔ فارمد که ... مشهور به حیطة طراز احمدخانی (وقف‌نامهٔ میرزای صراف، ۱۲۷۸ق؛ ۲/۲۷۹).

خلوت [xalvat]: بخشی از گرمابه. در مشهد (بقیعی، ۱۳۷۳: ۲۴) خلوتخانه، صحن کوچک و جداگانهٔ خزینهٔ آب سرد، در گرمابه است.^۲

- از جملهٔ شش دانگ کل یک درب حمام ... از ممّر و مدخل، ... و منبع و خلوت و بارانداز و منجلاب و ... (وقف‌نامهٔ آقاعیسی تاجر اصفهانی، ۱۲۹۰ق؛ ۲/۳۷۵).

خیرات [xeyrāt]: غریب‌خانه (اقامتگاه بین‌راهی با کاربری همگانی). این واژه در خراسان (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۱۹۵) به کار می‌رود.

- همگی و تمامی کلّ املاک و مستغلات از خیرات و دکاکین و طواحین معینه (وقف‌نامهٔ نیرالدوله، ۱۳۱۶ق؛ ۳/۲۵۳).

- تمامی یک دربند خیرات جدید در قبله دروازهٔ مهرآباد (وقف‌نامهٔ نیرالدوله، ۱۳۱۶ق؛ ۳/۲۵۵).

دالستان [dālestān]: درختستان، درختزاری که درختان آن بی‌میوه‌اند. این واژه در مشهد و اسفراین (همايونفر، ۱۳۷۶: ۱۷۵) و دیگر شهرهای خراسان به کار می‌رود.

- قطعهٔ دالستان، تخمیناً چهار جریب و نیم (وقف‌نامهٔ میرزا سعدالدین محمد، ۱۰۹۳ق؛ ۱/۲۰۰).

- دالستان که محدود است به نهر و به حصار و به باغ تبودار (وقف‌نامهٔ علی‌اکبر اصفهانی، ۱۱۰۴ق؛ ۱/۲۳۳).

۱. و تملک بر آن بود که داخلشان دیوار بود، از باغ‌ها و حایط‌ها و امثال این (بی‌هقی، ۱۳۶۱: ۲۶۸).

۲. قس. لفظ «خلوت» در دیوان شمس:

طرفه گرمابه‌بانی کوز خلوت بر آید / نقش گرمابه‌یک‌یک در سجود اندر آید
(مولوی، ۱۳۸۷: ۲۹۵)

- مزرعه چاهشک مع باغات میمی و دالستان (وقف‌نامه یلداش‌بیگ، ۱۱۵۸ق؛ ۳۳۶/۱).
- یک قطعه دالستان که محدود است کلاً از حدی به ملک ولد حاجی ... (وقف‌نامه محمد جاغرقی، ۱۳۲۸ق؛ ۳۳۵/۳).

دستک [dastak]: واحدی در تقسیم آب.

- موازی چهل و پنج سرقه آب از جمله چهارصد و چهل سرقه نهر کوچک قصبه سنجان محال بالاخواف^۱ از مدار دوپست و سی سرقه که عبارت از نیم دستک از خواجه افضل بوده (وقف‌نامه محمد سعیدخوافی، ۱۱۷۴ق؛ ۳۶۳/۱).

دستوره [؟]: بخشی از آسیای آبی.

- و دیگری از آن مشهوره به طاحونه محمدبیگی که گردش آن از آب ده زیر است، هر یک با قدر مزبور از کافه ملحقات و عامه منضمات شرعیه و عرفیه و عادیه و لغویه از آلات و ادوات حدیدیه و خشبیه و حجریه و سرشیب و زیر شیب و تنوره و دستوره و بارانداز و قبابگاه و ممر و مدخل (وقف‌نامه محمدحسین شیرازی، ۱۳۲۲ق؛ ۲۸۳/۳).

دق [daq]: زمین خشک و تفتیده. در مشهد، سرخس (شعبانی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)، تایباد (مودودی - تیموری، ۱۳۸۴: ۲۸۷) و تربت حیدریه (دانشگر، ۱۳۷۴: ۱۲۲)، دق به معنای دشت خشک و تفتیده؛ در بیرجند (رضایی، ۱۳۷۷: ۳۹۱) به معنی زمین کویری و سخت؛ در بردسیر (برومند سعید، ۱۳۷۰: ۹۱) زمین تخت، در سیرجان (سرزیدی، ۱۳۸۰: ۸۰) کویر، زمین صاف و بدون علف و درخت؛ و در میان هزاره‌های افغانستان (یزدانی، ۱۳۷۱: ۶۷) داگ [dāg] به معنای زمین خالی از گیاه است.

- همگی و تمامی باغ دق که بیضاشده است، ۴۰ من (وقف‌نامه قوجعلی مجکی، ۱۱۷۰ق).

دهو [dahow]: واحدی در مساحت. هر دهو در گیلان (ستوده، ۱۳۹۰: ۱۵۶) برابر با یک‌دهم قفیز است.

- و هفت متر و بیست دسی متر مربع (دو جریب و نه قفیز و پنج دهو) که دو جریب و سه قفیز آن مزرعه آباد و یک قفیز اعیان برگ توت و پنج قفیز و پنج دهو وادخ و محوطه می‌باشد (وقف‌نامه عباس اکبر، ۱۳۵۹ق؛ ۳۷۰/۳).

راهون [؟]: راه آب. در همدان (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۲۱۷) «راه‌نگ» به معنای گونه‌ای

۱. سنگان بالاخواف، روستایی در بخش مرکزی شهرستان رشتخوار، در ۲۵ کیلومتری تربت حیدریه واقع است.

چشمه مصنوعی است و در زنجان به جوی یا ممر آب «راهنگ» گفته می‌شود.

- بعضی خانه‌ها و دکان‌ها در محله دولت‌آباد جهت راهون و ممر آب مذکور از مالکان

خریداری نموده (وقف‌نامه گنجعلی خان زیگ، ۱۰۲۴ق؛ ۱۰۲/۱).

زو [zow]: دره پر آب میان دو کوه. در فرهنگ‌های پارسی به معنای دریا است (مثلاً نک.

معین، ۱۳۷۱: ذیل «زو»). این واژه در مشهد، قوچان و اسفراین (همایونفر، ۱۳۷۶: ۱۹۵) به

کار می‌رود.

- همگی و تمامی شش دانگ یک قطعه زمین مشجر... واقع در بازه سر زو سفلی

(وقف‌نامه محمدرضا مظلوم خراسانی، ۱۳۹۱ق؛ ۴۶۱/۳).

سبیس زار [sibiszār]: اسپست‌زار، یونجه‌زار. این واژه را در مشهد، سبیسست [sibist]،

سبیس [sibis] و سبیسک [sibisk]؛ در تربت حیدریه (دانشگر، ۱۳۷۴: ۱۴۳)، سبیسست

[sebist]، سبیس [sebis] و سبیسک [sebisk]؛ در هرات (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۲۶)،

سبست [sabest]؛ در سبزوار (محتشم، ۱۳۷۵: ۳۱۸)، سبست [sobest]؛ در اسفراین

(همایونفر، ۱۳۷۶: ۱۹۷)، سبیس [sebis]؛ در خواف (ساعدی، ۱۳۹۰: ۲۹۴)، سبیسک

[sabesk]؛ و در تایباد (مودودی - تیموری، ۱۳۸۴: ۳۰۱)، سبیسک [sebesk] گویند.

- همگی و تمامی یک سهم از هفت سهم شش دانگ یک قطعه زمین مزروعی، مشهور به

سبیس‌زار (وقف‌نامه مجید منصور میلانی، ۱۳۷۴/۴/۱۱؛ ۱۸۰/۴).

سَرَقَه [sarqa]: واحدی در تقسیم آب. در خواف (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۲۴۶) سَرَقَه

[sarqa] به معنای ظرف اندازه‌گیری زمان آبیاری است.

- موازی هشت شبانه‌روز و یک طاقه و چهل سَرَقَه از کل مزرعه دایره ساریان واقع در

جلگای کمر مزرعه پشته رودبار ناحیه مالان که مدار مزرعه مذکور بر دوازده شبانه‌روز و

هر شبانه‌روزی دو طاقه و هر طاقه شصت سَرَقَه در ولایت مذکوره استمرار دارد (وقف‌نامه

عباسقلی خان، ۱۰۷۸ق؛ ۱۳۲/۱).

- مدار قناتین مذکورترین بین الشَّرکا بر دوازده شبانه‌روز است و هر شبانه‌روز از هر قنات

پنجاه سَرَقَه است (وقف‌نامه عباسقلی خان، ۱۰۷۸ق؛ ۱۳۴/۱).

- مزروعی همگی و تمامی محلّ زراعت هفت سرکار و یک فرد از جمله هشت سرکار و

فرد که مدار کلّ مزبور است. (وقف‌نامه نادرشاه افشار، ۱۱۴۵ق؛ ۳۱۶/۱).

سراوار [sarāvār]: واحدی در مساحت، آن اندازه زمین که بتوان در آن سرایی ساخت.

- سر حمام چوب‌پوش با دو خانه، مجموع مسقف به خشت پخته و شش سراوار زمین در عقب خانه مذکور (وقف‌نامه گوهرشاد بیگم، ۸۲۹ق؛ ۴/۱).

- و جملگی و قاطبه کلّ یک باب خانه، واقعه در محله گود حسام‌الدین، من محلات مشهد معلی مقام، ... به حسب مساحت به اصطلاح مساحان مشهد مقدس یک سراوار و یک دانگ سراوار است (وقف‌نامه حاجی غلام محمد صدیقی، ۱۰۸۷ق؛ ۱۷۷/۱).

سرکار [sarkār]: واحدی در تقسیم آب. سرکار، واحد تقسیم آب در جنوب خراسان است (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۲۴۶) که با «سره و سرقه» پیوند دارد.

- مزروعی همگی و تمامی محلّ زراعت هفت سرکار و یک فرد از جمله هشت سرکار و فرد که مدار کلّ محلّ مزبور است. (وقف‌نامه نادرشاه افشار، ۱۱۴۵ق؛ ۳۱۶/۱).

شیم [šim]: آب‌پخش. این واژه در مشهد و چناران به معنای آب‌پخش (محل توزیع آب) است (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۲۷۳).

- کلّ ملحقات و منضجات و منسوبات از اراضی و صحاری و ... و آبار و انهار و ... و مّار و مداخل و شیم و مرز و پل و غیر ذلک (سند خریداری ۱۰۸۲ق، پیوست وقف‌نامه برهان‌الدین محمد؛ ۲۲۴/۱).

فرتمالی [faratmāli]: فرت‌بافی. فرت [farat]: دست‌بافته‌های پنبه‌ای روستایان خراسان است.

- دکاکین که به شرح جزو ... نزد مستأجرین است؛ دکان فرتمالی، باب (وقف‌نامه نادرشاه افشار، ۱۱۴۵ق؛ ۳۱۸/۱).

فرخوان [farxān]: برخوان (تپه ماسه‌ای هلالی شکل).^۱

- قریه نصرت‌آباد وصل به قراچوب فرخوانها است با قنات و حقایبه (وقف‌نامه علی اکبرخان دبیر سهرابی، ۱۳۵۳ق؛ ۳۴۵/۳).

- یک رشته قنات بدون اراضی که از فرخوانها به شهر قوچان جاری می‌شود (وقف‌نامه علی اکبرخان دبیر سهرابی، ۱۳۵۳ق؛ ۳۴۶/۳).

فروند [farvand]: پروند (پروست)، طویله روباز. در کرمان (پورحسینی، ۱۳۷۰: ۹۵)

۱. برخوان (برخان) از معمول‌ترین انواع تپه‌های ماسه‌ای است که ویژه نواحی بیابانی خیلی خشک است.

پَرَوَند [parvand]: جایگاه نگهداری دام‌ها [که روباز باشد]؛ و در میان زرتشتیان کرمان (سروشیان، ۱۳۷۰: ۳۱) پروند باغی است که دیواره‌های آن زیاد بلند نباشد. در سیرجان (سریزدی، ۱۳۸۰: ۵۵) پروست [parvast] به معنای طویلۀ روباز؛ و در فینِ هرمزگان (نجیبی، ۱۳۸۱: ۶۴) پروند [parvend]، به معنای طناب بافته شده از برگ درخت خرماست.

- اراضی بلاقسمتی از صحرای دیوان و صحاری و براری و مجاری و جداول و فروندات و باغات و اشجار و... (وقف‌نامه بی‌بی مرضیه خانم، ۱۱۶۴ق؛ ۳۴۵/۱).

فَسِیل [fasil]: پسیل (نهل درخت خرما). در فینِ هرمزگان (نجیبی، ۱۳۸۱: ۱۱۱) فَسِیل [fasil] به معنای درخت جوان، و نهال درخت خرماست. در کرمان (پورحسینی، ۱۳۷۰: ۹۷) پسیل [pesil] جوانه‌ای است که از کنار درخت خرما سبز می‌شود و آن را از کنار نخل اصلی می‌برند و در جای دیگری می‌کارند. در میان بهدینان کرمان (سروشیان، ۱۳۷۰: ۳۲) پسیل [pesil] به معنای درخت کوچک خرماست.

- از اشجار کرم و غیره و فسیلات قائمات و در آن و اراضی بین الأشجار و تحت الأشجار و اراضی بین الفسیلات و ممر و مدخل (وقف‌نامه محمدحسین شیرازی، ۱۳۲۲ق؛ ۲۸۴/۳).

- از کافه ملحقات و عامه منضّمات شرعیه و عرفیه... از عمارات و فسیلات و اشجار قائمات در خانه مزبوره (وقف‌نامه محمدحسین شیرازی، ۱۳۲۲ق؛ ۲۸۴/۳).

قاسمی [qasemi]: نام دهستانی در خراسان که پیشۀ مردمانش کرباس‌بافی بوده است (انزایی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۲۳۱) و گونه‌ای قالی که در این روستا بافته می‌شده در خراسان به قاسمی معروف است.

- و هر سال در نوروز فیروز، فروش دو راهرو و دو ایوان و چهار خانه متّصله به آن قبه ضیاندوز را از قاسمی دالبر دوزند. (وقف‌نامه نادرشاه افشار، ۱۱۴۵ق؛ ۳۱۹/۱).

کال [kāl]: آبکند، بستر رودخانه. این واژه در سراسر خراسان و یزد (افشار، ۱۳۹۰: ۱۹۸) کاربرد دارد.

- غربیاً به پشته‌های [پشته‌های] موات دیوانه‌کوه، جنوبیاً پیوسته به کال جونی قربانی بالتّوابع و اللّواحق (وقف‌نامه علی بن احمد طوسی (عتیقی)، ۹۳۱ق؛ ۲۴/۱).

- متصل به ملک ورثه نظاما و بعضی به کال بازق، مع اشجار جوز و مثمره (وقف‌نامه خواجه محمدرحیم، ۱۱۱۲ق؛ ۲۵۳/۱).

- قطعه‌ای، محدوده: شرقیاً به جبل و ...، مغرباً به کال بازق خواجه (وقف‌نامه جعفرقلی بیگا، ۱۱۲۵ق؛ ۲۸۷/۱).

- سمت شمال به کال کافور، سمت پایین به کال خوش‌بازه (وقف‌نامه میرزا کمال و غیره، ۱۲۳۶ق؛ ۷۷/۲).

- از طرفی به جبل و کال جهان‌کوه که نیز آن ملک واقف مذکور است (وقف‌نامه محمّدبیگ جلایر، ۱۲۵۲ق؛ ۱۰۶/۲).

- یک قطعه باغ معتب و مشجر و آباد، شمالاً به کال و رودخانه (رونوشت وقف‌نامه بیات مختاری، ۱۲۷۶ق؛ ۲۶۴/۲).

- یک حجر طاحونه... که واقع است، در زیر کال زیر قلعه کهنه (وقف‌نامه آقا میرزا علی‌خان، ۱۳۰۶ق؛ ۸۶/۳).

کروج [koruj]: انبار. در مازندران و گیلان، گروج [koruj]: محوطه‌ای با دیوارهای سنگ‌چین که برای انبار موقت گندم و جو کاربرد دارد.

- یک باب خانه زارعانه و کروج با منافع بعدی املاک مرقوم (وقف‌نامه عباس اکبر، ۱۳۵۹ق؛ ۳۷۰/۳).

کشخوان [kašxan]: کشتخوان (کشتگاه).^۱ این واژه در یزد (یزد، اشکذر، اردکان، میبد و...) و خور و بیابانک به کار می‌رود.

- از صحرای ارباب از چهار کشخان و اراضی بلاقسمتی از صحرای دیوان و ... (رونوشت وقف‌نامه بی‌بی مرضیه خانم ملقب به صدرالحاجیه، ۱۱۶۴ق؛ ۳۴۵/۱).

- از کافه ملحقات و عامه منضّمات ... از اراضی سخته و نسخته و کشخوانات و ... و مراتع و معالف و قلعه و قنوات دایره و بایره و ... (وقف‌نامه محمّدحسین شیرازی، ۱۳۲۲ق؛ ۲۸۳/۳).

گاش [gāš]: سازه‌ای روباز برای نگهداری دام. در خراسان، یارگاش [yāregāš] به معنی نگهبان گاش بوده است. این واژه در سراسر خراسان (پاپلی - وثوقی، ۱۳۹۲: ۱۹۵) و کرمان (سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۹۵) به کار می‌رود.

۱. «دهی بساخت با قصری رفیع و آسیایی و دیوار و کشخوانان مشهور به بلاش‌گرد» (جعفری، ۱۳۴۳: ۱۴).

- واقع در شهرستان مشهد با تمامی متعلقات و منضمات شرعی و عرفیه آن شامل پروانه بهره‌برداری و مستحقات آن اعم از انبار آب، بندهای خاکی، آبشخور، گاش‌های گوسفند و غیره (پیشنهاد تقاضای وقف، محمدعلی افضلی، ۱۳۹۳/۰۶/۲۰).

میلیارستان [melyārestān]: توتستان (معطوفی، ۱۳۸۷: ۶۵۸). این واژه در گرگان کاربرد داشته است. در گویش مازندرانی، میلیار [melyār] به معنی دشت است.

- ایضاً بوم و عمله و اعیان قائم یک قطعه میلیارستان را که واقع است، در بلوک استرآباد رستاق (رونوشت وقف‌نامه امیر جلال‌الدین سید محمد بن لطیف‌شاه، ۹۵۰ق؛ ۳۳/۱).

ناور [nāvor]: آبگیر خاکی. این واژه در خراسان، گرگان و در میان مردمان هزاره افغانستان (یزدانی، ۱۳۷۱: ۱۱۸) کاربرد داشته است.

- وقف ... نمود، همگی و تمامی قریه ... سورمن، من توابع محال فندرسک، ...، با جمیع توابع شرعی و لواحق، سوای ناوری که مالک خود احداث نموده که آن ناور ملک مختصه اوست و از قریه موقوفه استثنا نموده (وقف‌نامه قمرنساء خانم، ۱۱۱۲ق؛ ۲۶۲/۱).

- قریه ربیع کلاته واقعه در بلوک ایضاً از قنوات اربابی و ناور (وقف‌نامه حاجی محمد یوسف بیگا، ۱۱۳۹ق؛ ۳۶۷/۱).

- به شرح مصالحه‌نامه ... در بعضی از اراضی ناور قریه ربیع کلاته مزبوره متن بود و ... باید متولی مزبور از جمله منافع ناور مزبور مادامی که ناور مزبور دایر بوده باشد (وقف‌نامه حاجی محمد یوسف بیگا، ۱۱۳۹ق؛ همان‌جا).

- مع حق حفر قنواتی که واقعد، در قریه مذکوره و ناوری که به شراکت ... در قریه مذکوره واقع می‌باشد (وقف‌نامه حاجی محمد یوسف بیگا، ۱۱۳۹ق؛ همان‌جا).

نشیمند [nešimand]: نشیمن (سکونت). در گویش خراسانی، حرف صامت یا همخوان /d/، به واژه‌هایی همچون نشیمن، سن، فن، تجن، لجن و لیفن افزوده می‌شود: ← نشیمند، سند، فند، تجند، لجد و لیفند.

- و محل نشیمند متولی ... را نیز در باغ رضوان قرار بدهد، مگر جهت بعضی که متولی از عهده آبادی و زراعت و نشیمند حصار رضوان بر نیاید ... و املاک موقوفه رو به خرابی بگذارد، در چنان وقتی می‌تواند ... در هر جا مصلحت بداند خود نشیمند نمایند (رونوشت وقف‌نامه امام‌وردی خان بیات مختاری، ۱۲۷۱ق؛ ۲۳۸/۲).

وادخ [vādax]: گودالی که در کنار زمین‌های پرآب کشاورزی می‌کنند تا آب زمین‌های

پیرامون را برچینند. در گیلان (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۴۲) زمینی آب‌نگیر مناسب برای صیفی‌کاری، در لاهیجان (ستوده، ۱۳۹۰: ۳۱۲) رودهای ژرفی که پیرامون باغ می‌کنند تا آب اضافه زمین را به خود بکشند، و در لقمجان (همان: ۳۱۲) به معنی زمین هموار و بایر است.

- یک قفیز اعیان برگ توت و پنج قفیز و پنج دهبو وادخ و محوطه می‌باشد (وقف‌نامه عبّاس اکبر، ۱۳۵۹ق؛ ۳/۳۷۰).

هم‌آب [hamāb]: کسانی که در یک مدار آب با هم اشتراک دارند.

- تمامی و همگی بیست و دو قانۀ معروف جای باغ و دو پای آب قرچای در دّوم هم‌آب (وقف‌نامه جهانگیرآقا، ۱۳۱۲ق؛ ۳/۳۱۷).

- و ایضاً یک پای آب قرچای در پنجم هم‌آب (وقف‌نامه جهانگیرآقا، ۱۳۱۲ق؛ همان‌جا).

نتیجه

اسناد و متون وقفی آستان قدس رضوی، آکنده از داده‌های اداری و مالی، تشکیلاتی و سیاسی، زبانی و ادبی و امثال این‌هاست که نموداری از پیشینه دیرینه و سازمان دیرپای این نهاد دینی در دوره‌های گوناگون تاریخی است. در این پژوهش به گردآوری واژه‌های ناشناخته در وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی که در فرهنگ‌های پارسی نیامده بود، پرداختیم و از آن‌جایی که عمده وقف‌نامه‌ها در مشهد نگارش یافته، بیش‌تر این واژه‌ها (بش، پارکی، پشک، حیطه، دالستان، سراوار، شیم، فرتمالی، کال، گاش و...) از لهجه کهن مشهدی به وقف‌نامه‌ها راه یافته‌اند. معذک، واژه‌هایی از کرمان (دستوره، فروند، فسیل و...)، یزد (کشتخوان، جره)، گیلان (دهو و وادخ)، مازندران و گرگان (کروج، ملیارستان، ناور) و برخی واژه‌های جغرافیایی، کشاورزی و آبیاری نیز در وقف‌نامه‌ها دیده می‌شود.

منابع

- اختیاری، زهرا (۱۳۹۳). واژه‌نامه گویش خانیک. مشهد: محقق.
- ادیب طوسی، محمدمین (۱۳۴۱). «لغات نوقانی (مشهدی)». نشریه ادبیات دانشگاه تبریز، ش ۶۰: ۱-۴۱.

- افشار، ایرج (۱۳۹۰). واژه‌نامه یزدی. به کوشش محمدرضا محمدی. چاپ سوم. یزد: اندیشمندان یزد.
- انزابی‌نژاد، رضا و همکاران (۱۳۸۸). بیست وقف‌نامه از خراسان. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بقبعی، غلامرضا (۱۳۷۳). انگیزه (خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- برومند سعید، جواد (۱۳۷۰). واژه‌نامه گویش بردسیر. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱). تاریخ بیهق. تصحیح احمد بهمنیار. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی فروغی.
- پاپلی یزدی، محمدحسین و فاطمه وثوقی (۱۳۹۲). فرهنگ ناقص. اصفهان: علم‌آفرین، مشهد: پاپلی.
- پورحسینی، ابوالقاسم (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۴۳). تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- دانشگر، احمد (۱۳۷۴). فرهنگ واژه‌های رایج تربت حیدریه. مشهد: آستان قدس رضوی.
- رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۷۵). لهجه بخارایی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایی، جمال (۱۳۷۷). بررسی گویش بیرجند. تهران: هیرمند.
- زمردیان، رضا (۱۳۸۵). واژه‌نامه گویش قاین. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.
- سریزدی، محمود (۱۳۸۰). نامه سیرجان. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.
- سیدی، سید حمید، و غلامرضا پرنده (۱۳۸۳). بازنویسی متن وقف‌نامه‌های آستان قدس رضوی، ج ۴. به اشرف صابر ایزدی (مدیریت موقوفات آستان قدس رضوی، اداره نظارت بر عملکرد متولیان و ناظران موقوفات). [مشهد]: بی‌نا.
- ساعدی، احمدقلی (۱۳۹۰). فرهنگ تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف. مشهد: شاملو.
- ستوده، منوچهر (۱۳۹۰). فرهنگ گیلکی. رشت: فرهنگ ایلیا.
- سروشیان، جمشید سروش (۱۳۷۰). فرهنگ بهدینان. به کوشش منوچهر ستوده. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.

- شعبانی، اکبر (۱۳۹۰). ادبیات شفاهی سرخس. مشهد: محقق.
- شهنازی، جواد (۱۳۹۲). فرهنگ گویشی سیستانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله (۱۳۳۶). تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی.
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶). فارسی هروی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- محتشم، حسن (۱۳۷۵). فرهنگنامه بومی سبزوار. سبزوار: دانشگاه آزاد اسلامی.
- مرعشی، احمد (۱۳۶۳). واژه‌نامه گویش گیلکی [،] به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی. رشت: طاعتی.
- مستوفی، اسماعیل بن حبیب‌الله (۱۳۱۷ق). آثار الرضویة من منتخبات الصدیقیة. گردآورنده: داود الحسینی المدرس. مصحح: میرزا عبدالعلی. کاتب: میرزا طاهر طیب مشهدی. مشهد: شیخ محمد بن محمدرضا طهرانی.
- معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
- معطوفی، اسدالله (۱۳۸۷). سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استرآباد (نگاهی به معماری آرامگاهی و شیوه‌های تدفین در ایران و گرگان). تهران: حروفیه.
- مودودی، محمدناصر و زهرا تیموری (۱۳۸۴). گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد. مشهد: ماه‌جان.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷). کلیات شمس تبریزی. مطابق با نسخه تصحیح‌شده بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ششم. تهران: پیمان.
- نجیبی فینی، بهجت (۱۳۸۱). بررسی گویش فینی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.
- نظرزاده، سیف‌الدین (۲۰۰۸). فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی. با همکاری احمدجان سنگین‌اف، سید کریم‌اف و میرزا حسن سلطان. دوشنبه: آکادمی علم‌های جمهوری تاجیکستان، پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی (سیریلیک).
- همایونفر، بابا (۱۳۸۶). بررسی گویش اسفراین. تهران: چاپار.
- یزدانی، حسینعلی (۱۳۷۱). فرهنگ عامیانه طوایف هزاره. مشهد: مؤلف.